



## این مردم نازنین

**اول**، معلوم نیست چرا هنوز در جمهوری اسلامی اتفاقاتی رخ می دهد که گویی «مردم» در آن دیده نمی شوند؟ مثلا فرهنگ عذرخواهی از مردم همچنان در بین برخی - بخوانید اقلیت شیبه به اکثریت - مسئولان به گناه کبیره می ماند، انگار میز و صندلی برخی از این عالی جنابان به صورت سند شش دانگ اثر پدری خدمتشان تقدیم شده و انگار نه انگار که هرچه دارند از این مردم است. مثلا ناگهانی می شود که همراه اول یک نیم روز قطع می شود... خوب می شنود که می شود؛ نکند توقع دارید که دوستان با پیامک از شما عذر خواهی کنند؟! شما بفرمایید ایونمان قضی آب و برق و گاز و تلفن را پرداخت کنید تا یک وقت بی ایونمان از دنیا نروید. یا مثلا شهرداری محله شما را اسفالت می کند و به درخت های فاضلاب و ... که می رسد دیگر حال همسطح گردنش را ندارد و می شود یک چاله نیم متری وسط یک خیابان آسفالت شده، خوب که چی؟ اگر یک موتور در شب همراه با خانواده خود توی این چاله بیافتد و چپ کند، کجا برود شکایت؟ اصلا کمک فزراهی ماشین سفر شما که از کمیتهائی بیرون نیامده، از درز درهایش باد به داخل می آید، به چهمن؟ جسم رنجور آن موتور و مملکت می گذریم ولی اجازه بدهید کمی بدبین باشیم که برخی انگار حقوق می گیرند تا مردم را در ۲۲ سالگی نظام، به نظام و البته امام عزیزمان بدبین و ناامید کنند... کاش ما می توانستیم بیشتر و جسورانه تر بنویسیم.

**دوم**، در سرتاسر کره خاکی نمونه ندارند این مردم نازنین... بی بی سی برای خودش «خط و نشان» می کشد و آسمان را به ریسمان پوسیده خود می بافد که خط و نشان اصلی را ۳۲ سال است که ملت ما برایشان کشیده است. کرمانشاه را نگاه کنید، همه مشکل دارند، همه با کمبودهایی دست و پنجه نرم می کنند و محرومیت هایی را سالیهاست تجربه می کنند اما از میهمان عزیزشان چگونه استقبال کردند؟ مردم بی کفایتی ها و بی لیاقتی ها را به حساب نظام نمی گذارند هر چند برخی حقوق بگیر این نقشه شوم تضعیف نظام هستند. مردم دلخوری های کمی ندارند اما قرار نیست آن را با خط و نشان کودکانه بی بی سی قسمت کنند؛ کجا هستند آقایان و خانم های خیلی زرنگ که خط و نشان اصلی را ببینند و برای مخاطبان خود هم مخابره کنند؟

**سوم**، شادی مردم نازنین ایران چقدر سخت است؟ شاد کردن دل این ملت واقعا چقدر هزینه دارد که برخی نه تنها بلد نیستند - بدبینانه - بلکه نمی خواهند این هزینه اندک را بپردازند؟ تیم ملی والیبال ایران برای نخستین بار قهرمان آسیا شد، مردم کم خوشحال شدند؟ تیم ملی فوتبال مان تیم بحرین را درهم گوید، مردم دلشان شاد نشد؟ آیا واقعا اگر میدان ورزشی ما درست سر باشیان باشند و کمی؛ تنها کمی با برنامه و دقت کار اصلی شان را انجام دهند و فکر بازنشستگی و سفر خارجی و تجارت و واردات و صادرات نباشند، آن قدر استعداد و پتانسیل در این کشور عزیز هست که در سالیانه در هر ماه یک جشن ملی در کشور به خاطر موفقیت های ورزشی برپا شود.

**چهارم**، وزارت ورزش و جوانان تشکیل شده اما کسی زیاد به آن دل نیسته چون اصولا وزارت ورزش و فوتبال است و از جوانان خبری ندارد... حتی گروه مشاوران جوان هم ندارد این وزارتخانه. حتی امروز وزیر در یک برنامه جوان پسند هم شرکت نکرده و تا بوده، حضور در میدان فوتبال و فوتبال و فوتبال و کمی هم سایر رشته ها بوده است. ملی مدی می سوزد وگهی یک رییس فدراسیون برای دریافت بودجه کامل، نامه رسمی می زند که «آقای مووووو اگر بودجه را کامل گرفتی، ۱۰۰ میلیون برای خودت!»، آن وقت اصلی ترین دغدغه ملی پوشان ما دفترچه بیمه باشد! دلم می سوزد وقتی مدیران ما به یک مین فککنسی می رسند، سریع صندوق تعاونی مستکن را می اندازند و برای خودشان، فرزندانشان و اقوام شان، زمین و خانه دست و پا می کنند اما ملی پوشان این کشور هنوز در رویای یک خانه کوچک صبح را به شب می رسانند و ... دلم می سوزد که با این شرایط، توقع داریم نخبه هامان با کمترین پاداش خارجی ها، مهاجرت کنند... واقعا مردم نازنینی داریم؛ این طور نیست؟

**پنجم**، قدرشناسی یعنی چه؟ قدرشناسی چه عاقبتی دارد؟ واقعا کتران نعمت داشتن چنین ملتی، چه نشونشی را برای مسئولان در پی خواهد داشت؟ چرا برخی مسئولان ما عبرت نمی گیرند از فراموش شدن در تاریخ انقلاب؟ چرا خود را خادم ملت نمی دانند و گاه تنها و تنها شعارش را می دهند و از ملت عقب می مانند؟ واقعا شاد کردن دل بی نظیرترین ملت دنیا، کار سختی است؟ یا همه به همه ما در هر نقطه ای که هستیم این بیشش و قدرشناسی را بدهد و در هر نقطه که در این نظام قرار گرفتیم با همین نگرش کار کنیم که دنیا در گذر است...

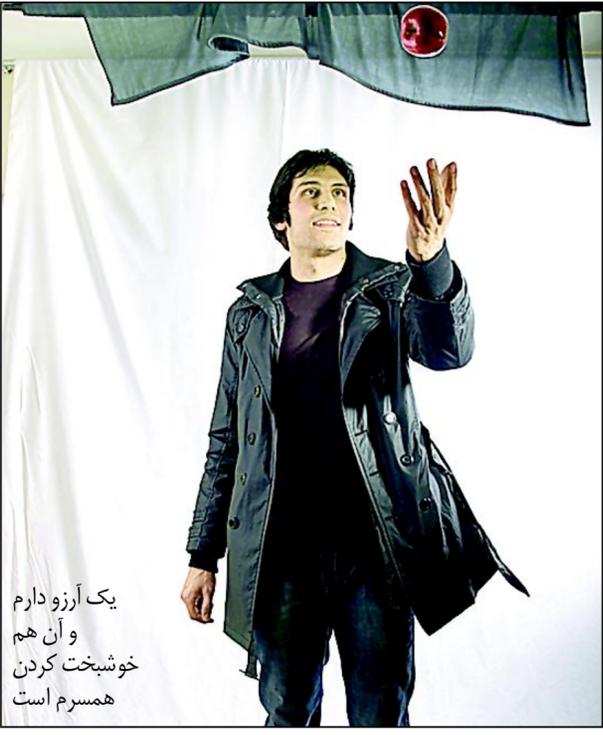
■ **فرهاد کاوه**

بعد از قهرمانی اخیر ظاهرا در سکوت غرق شده‌ای و از نسو به عنوان کاپیتان تیم کمتر خواندیم و شنیدیم؛ این مسئله دلیل خاصی داشت؟

فکر می کنم این اولین مصاحبه من بعد از قهرمانی باشد اما این مسئله عمده ترین دلیلش این بود که من در تهران نبودم تا به رادپو و تلویزیون بروم و خودم از این مسئله ناراحت نیستم!

**قهرمانی تیم ملی والیبال کشورمان در مسابقات آسیایی نقطه عطفی برای این رشته ورزشی بود؛ علیرضا نادی پس از ششمین حضور خود در این مسابقات پیکارها انتظار این موفقیت را داشت؟**

راستش را بخواهید بله! انتظارش را داشتیم و برای این حرف خود دلیل دارم. ما در سال قبل در کشور فیلیپین دوم آسیا شدیم و آن مقام در دورترین نقطه آسیا و با توجه به شرایط میزبانی آنها حاصل شد و حتی در آنجا کره جنوبی را شکست دادیم لذا وقتی بحث میزبانی کشور خودمان مطرح بود خوب طبیعی بود که انتظار این قهرمانی را داشته باشیم و ... شک نداشته باشید که در این بازی‌ها مردم برگ برنده ما بودند و با



یک آرزو دارم

و آن هم

خوشبخت کردن

همسرم است

**گفت و گویی دو منظوره با کاپیتان تیم ملی والیبال**

# قهرمانی ما

# در حاشیه‌های فوتبال غرق شد!

**علیرضا نادی: اگر والیبالیست نبودم به سمت تجارت می‌رفتم**

**قهرمانی** با ارزش والیبالیست های کشورمان در آسیا ، بار دیگر نگاه‌ها را به سوی مردان دنیای توپ و تور معطوف کرد ؛ هر چند این آ تو توجه هم به قول علیرضا نادی **مقطعی خواهد بود و با یک اتفاق کوچک فوتبالی** به پوته فراموشی سپرده خواهد شد ؛ اما اینکه مقصر این فراموشکاری و قدرشناسی ما خبرنگاران باشیم یا این فضای تب زده فوتبالی ، مهم نیست ؛ نکته با اهمیت این داستان ، حافظه تاریخی مردم ورزش دوست است که این پیروزی های با ارزش را از یاد نمی برند و تا مدت ها خاطره شیرین شب قهرمانی والیبالیست های عزیزمان و ایستادن برپام آسیا را فراموش نخواهند کرد .
این البته از گناه بی توجهی اهالی مطبوعات و رسانه های فوتبال زده ما کم نخواهد کرد وقتی تلویزیون و رادیو در همه برنامه های ورزشی خود ، بیش از ۹۰ درصد به فوتبال می پردازند .
۱۰ درصد به همه رشته های دیگر ؛ از یک بعد از ظهر یازدهی سرنگی به خلوت «علیرضا نادی» کیلواتنجیب و در عین حال توانمند تیم ملی والیبال کشیدیم تا با وی **گفت و گویی** دو سویه با محور ورزش و زندگی داشته باشیم .
صفحه امروز ادای دین کوچکی است به همه والیبالیست های دوست داشتنی کشورمان که شادی را برای ملت هدیه آوردند .
راستی آقای کاپیتان آدم جالبی است ؛ شاید شما هم با خواندن این گفت و گو با ما هم نظر شوید ، او یک مرد خانواده است و عجیب عاشق زندگی ، همسر و کانون گرم و کوچک خانواده اش .



که جا دارد اینجا نیز بازمه از خانواده ام تشکر کنم.
**کارلوس کی روش، سرمربی پرتغالی تیم ملی که تماشاگر ویژه فینال بود از فضای سالن**



شبهه ناک و دلپره آوری روی زندگی نسل عزیزمان انداخته است. اخبار جدایی های پی در پی و طلاق های عاطفی که ستون ها و سطرهای روزنامه ها را تسخیر کرده، مسیر عبور از این بیج شیرین زندگی را کمی صعب کرده است.
از آنجا که نسل عزیز ما نشان داده به شدت باهاوش و تشنه یادگیری است؛ این قسمت هفتگی را کلاس درسی برای رسیدن به خوشبختی قرار می دهیم.
صدالبته که توکل و اتکا به حضرت محبوب، دلپای همه ما را آرام و تصمیم گیری هایمان را شیرین تر و دلپذیرتر می کند.

دوران شیرین و زودگذر «نامزدی» محل خوبی برای درک متقابل و آگاهی از خلق و خو، علایق و سلیاق و برخی رفتارهای فردی و اجتماعی طرفین است اما اگر یکی از طرفین و یا متاسفانه هر دو با بی صداقتی این دوران را بگذرانند؛ چه باید کرد؟ راه های شناخت این بی صداقتی ها زیاد سخت نیست:

**پنهناکاری**: یکی از نشانه های پنهناکاری دختر و یا پسر از همدیگر این است زمانیکه دختر و یا پسر، برخی از مسائل را بازگو نمی کنند و یا از جواب دادن به نامزد خود طفره می روند، در نتیجه می توان خیلی راحت به این مسئله پی برد .

**تناقض گویی**: شاید به این مثال توجه کرده اید که «دروغگو، کم حافظه می شود؛ یکی دیگر از روش های شناخت افراد این است که وقتی سوالی از او می پرسید، او به دروغ جواب دهد و یا بی صداقتی دیگری دوباره همان سوال را پرسید جوابی می دهد که اصلا با قبیل مطابقت ندارد .

و نامزد کردن یا نقش بازی کردن؛ از طریق تست های روانشناختی تا حدی می توان به این خصوصیات پی برد و محک زد که چقدر طرف

البته مسئولان قول هایی داده اند اما من فکر می کنم شان والیبالی ایران بالاتر از این قول و قرارها است.

**در مقایسه با دیگر رشته ها آیا والیبالیست ها پولدار هستند؟**
الان شرایط بهتر شده است اما من می گویم بازیکنان تیم ملی خواسته های دیگری دارند.

**چه خواسته هایی؟**

اول اینکه بیمه شوند، بعدش خانه دار شوند و از همه مهم تر امنیت شغلی و حقوق ماهیانه داشته باشند.

**خود تو شغل دوم داری؟**
خیر، کار دیگری جز والیبال بلد نیستم.

**واگر والیبالیست نبودی...**

قطعا کارمند نمی شدم چون از کار دولتی خوشم نمی آید و دوست ندارم ساعت ۷ صبح بلند شوم و سر کار بروم؛ احتمالا به سمت تجارت می رفتم و شاید هم بعد از دوران ورزشی به آن سمت و سو بروم.

**دقیقا چند سال داری علیرضا؟**
۲۱ سال

**دورنمای زندگی ورزش خود را چگونه ترسیم کرده ای؟**

به مربیگری علاقه دارم؛ بالاخره حیفا است که این همه تجربه را خرج نکنم، اما دوست دارم والیبال

شاید برای مردم جالب باشد که بدانند این آدم برون گرا گریه هم می کند؛ یادت هست آخرین بار کی گریه کردی؟

۱۵ سالم بود که با تیم جوانان ایران قهرمان آسیا شدیم و در همان مقطع پدرم را از دست دادم که آن روز آخرین باری بود که گریه کردم...

**در مورد تو یک موضوع جالب این است که در تمام این سال ها حتی یک مورد حاشیه ای و یا جنجال رسانه ای با اقراد دیگر نداشته ای...**

دلیلش این است که در خانواده ای بزرگ شدم که احترام بزرگ تر ها حفظ می شد؛ این حرف من شعار نیست، باور کنید که وقتی در خانه ما سفره پهن می شد تا پدرم نمی آمد کسی غذا نمی خورد. همین حفظ حریم ها و حرمت ها اجازه جنجال های بیجه گانه را به من نمی دهد. دوست دارم سرم به کار خودم باشد و در میدان ورزش، خودم را نشان بدهم و نه در لابه لای ستون های روزنامه ها.

**کجا بیشتر احساس آرامش می کنی؟**

در کنار خانواده، البته اگر فرصت شود اهل پارک و کوه و مسافرت هم هستم.

**می دانیم که انسان معتقدی هستی و اغلب دوستانت به این موضوع اشاره کرده اند؛ اگر خودت دوست داری از اعتقاداتت صحبت کن!**
**آخر برخی معتقدند ورزشکاران ما وقتی مشهور می شوند و به کشورهای دیگر رفت و آمد می کنند، کمی از اعتقادات خود دور می شوند...**

ما بچه مسلمان هستیم و با اعتقاداتمان زندگی می کنیم؛ پدرم خدابايمز حیاتی بود و اهل تکیه و قرآن و... ما هم در سایه او و در همان مکتب تربیت شدیم. ضمن اینکه خود من به این نتیجه رسیده ام که انسان با اعتقادات خود می تواند به اهداف زندگی اش برسد.

**تأثیرگذار ترین روز زندگی ات کدام بوده است؟**

روزی که با همسرم ازدواج کردم. و تأثیرگذار ترین جمله ای که **خوانده و یا شنیده ای؟**

یکی از رازهای موفقیت، زندگی کردن در حال استراحت - سهراب سپهری
همد یک شاعر با این مضمون آسایشی از حضور در المپیک محروم می شویم اما امیدوارم اسامال این طلسم شکسته شود.

**علیرضا نادی بیرون از فضای توپ و تور چطور آدمی است؟**

**درون گرا یا برون گرا؟**
نادی آدم شوخی است که با همه می جوشد؛ کاملا برون گرا هستم و شاد و اهل تفریح و البته خانواده دوست.

انسان از نظر درونی به گونه ای است که دو دریچه برای ورود امراکات و دریافت های بیرونی دارد. یکی چشم (دیداری) و دیگری گوش (شنیداری). بعضی چیزها را انسان به طور معمول می بیند و برخی چیزها را شنود. دریافت آگاهی انسان از طریق این دو حس است و دریافت های او از طریق شنیداری «زبان قال» (گفتار) است.

شکی نیست که قوهٔ بینایی، اثرش بر انسان از قوهٔ شنوایی بیشتر است. اگر جنبه دیداری ات روی تو اثر نکند، بدان که جنبه شنیداری هم روی تو اثری نمی گذارد. اگر کسی تغییر دنیا و حالی به حالی شدن آن را ببیند و پند نکند، یعنی از این «زبان حال» عبرت نگیرد، زبان قال در او هیچ اثری نخواهد گذاشت. زبآن حال دنیا این است که این دنیا جایی نیست که انسان بتواند همواره به آنچه دلش می خواهد برسد. دنیا همه اش پستی و بلندی است. بی خود زحمت نکش! به آن نمی رسی! چه مال، چه ریاست و حتی در بُد جسمی اش.

«نَمَ لِمَ یَغْتَبِرُ یَغْتَبِرُ الدُّنْیاَ وَ صُوفُوا لِمَا لَمْ یُخْتَبِرْ قَبْلَهُ الْعَوَاطِفُ». اگر کسی از این تغییرات دنیایی و حالی به حالی شدن های دنیا عبرت نگیرد و پند نیاموزد، پسندهای زبانی هیچ اثری در او ندارد. وقتی زبان حال در او اثر نمی کند، زبان قال هیچ اثری بر او ندارد. انسان نباید با این امور دنیایی غافلانه برخورد کند؛ بلکه باید فکر کند و پند بگیرد. در همه امور هم این عبرت ها هست. در امور کسب و کار، زندگی، معاشرت و به طور کلی در همه چیز پند و موعظه و عبرت نهفتگی است. معاشرت و رویدادها تغییرات و پستی بلندی های دنیا عبرت گرفت. چیزهایی را که با چشم می بینی، اگر در درونت به تو پند ندهد، هرچه پند و اندرز به گوش تو بخوانند، اثر نخواهد کرد.

غره مشسو که مرکب مردان مرد را در سنگسلاخ بادیبه سیی برسیده اند نومهید هم مباحش که رندان باده نوش تاگه به یک خروش به منزل رسیده اند

صفحه ۱۰

سه شنبه ۲۶ مهر ۱۳۹۰

۲۰ ذیحده۱۴۲۲ - شماره ۵۱۰۵۱

## از آب گذشته!



## خانه پدری؛ ۴۵ سال پیش ...

۲۳ همراه سالروز شهادت چهارمین شهید محراب، آیت الله اشرفی اصفهانی است که در راه بازگشت از نماز جمعه کرمانشاه به دست منافقین به شهادت رسید. حالا و سال ها دورتر از آن روزهای خونین، رهبر انقلاب مهمان کرمانشاهی هاست و فرزند آن شهید محراب، حجت الاسلام والمسلمین حسین اشرفی اصفهانی، در منزل پدری خاطرات مرادوات رهبر معظم انقلاب و شهید آیت الله اشرفی اصفهانی را بازخوانی می کند...

### نخستین آشنایی

هنگامی که آیت الله بروجردی مرحوم پدر ما را به کرمانشاه فرستادند، آقا در مشهد بودند. آن موقع من در سفری به همراه مرحوم پدرم به منزل یکی از علمای بزرگ مشهد رفتم. دهه محرم بود و چند نفر آن جا منیر می رفتند، از جمله آقای طوسی و آقای خامنه ای. مرحوم پدر ما پای منبر ایشان نشستند و بعد به من گفتند این آقای «آسید علی آقا» عجب منبری خوبی است. آن موقع پدر ما در کرمانشاه، نماینده آیت الله بروجردی بودند و آقا را ندیده بودند. بعد از این که منبر تمام شد، آقا تشریف آوردند نزد پدر ما و از آن موقع ارتباط پدر ما و مقام معظم رهبری شروع شد. این ماجرا حدود ۴۵ سال پیش بازمی گردد.

### حجرت به کرمانشاه

شهید اشرفی اصفهانی به امر مرحوم آیت الله العظمی بروجردی و برای اداره حوزه علمیه ای که مرحوم آقای بروجردی در کرمانشاه ساخته بودند، از قم به این شهر اعزام شدند. در آن هنگام بنده در مدرسه فقیهه قریب به ۱۹ سال بود که با پدرم در حجره ای زندگی می کردم و والده و اخوان و همشیره های من در اصفهان بودند. در واقع مرحوم پدر از نظر مالی قدرت پرداخت اجاره نداشتند که بتوانند خانواده را در قم سکونت بدهند. البته مرحوم پدر تمایل داشتند که در قم بمانند اما آیت الله بروجردی به پدر فرمودند که من اگر استاد و مرجع تو هستم، می گویم وظیفه داری که بروی. مرحوم والد ما آمدند حجره و گفتند ما باید به کرمانشاه برویم و بدون این که با مادرمان در اصفهان صحبت کنند، آماده حرکت شدند.

با یک اتوبوس که ۲۴ روحانی برجسته از قم در آن حاضر بودند، به سمت کرمانشاه حرکت کردم. خطیب مشهور مرحوم آقای فلسفی هم در این جمع بودند. وقتی به کرمانشاه رسیدیم، مثل وضعیت حکومت نظامی خیابان ها را بسته بودند و نیروهای نظامی با تجهیزات در خیابان بودند. مردم هم که مقلد آقای بروجردی بودند به ایشان علاقه بسیار زیادی داشتند، برای استقبال از ما کنار خیابان ها ایستاده بودند و صلوات می فرستادند.

ادمیم و در حوزه علمیه مستقر شدیم. مرحوم والد ما ظهرا ه و شب ها در این محل نماز جماعت می خواندند. قریب سی سال ایشان در این مسجد و مدرسه نماز خواندند. حتی آن جمعه ای که ایشان شهید شدند، شب قبلش در مسجد نمازشان را خواندند و ظهر فردا بعد از اقامه نماز جمعه به شهادت رسیدند.

### سر راه کربلا، می آیم کرمانشاه

شهید محراب مقید بودند که از افراد سرشناس و افرادی که به حضرت امام رحمه الله ارادت داشتند برای تبلیغ دعوت نمایند. لذا شخصیت هایی همچون آقای فلسفی، آیت الله جنتی، آیت الله زبدي، آیت الله گرمای، مرحوم کافی و مرحوم طالقانی به دعوت مرحوم پدر به کرمانشاه می آمدند و منبر می رفتند. به همین دلیل مرحوم پدر از آیت الله خامنه ای دعوت کردند تا برای سخنرانی و تبلیغ به کرمانشاه بیایند. ایشان ابتدا از این دعوت استقبال کردند، اما بعدها چون فعالیت های ایشان در مشهد زیاد بود و جلسات زیادی هم داشتند و کم کم مبارزات ایشان علیه رژیم مستمشاره می شدت گرفت، به همین خاطر پدرم در مشهد پندر پیغام دادند که فعلاً از آمدن به کرمانشاه معذورند. پس از انقلاب هم که رفت و آمد خانوادگی برقرار شد، وقتی والد ما برای آمدن به کرمانشاه از ایشان دعوت کردند، گفتند من گرفتارم و آن شاه الله زمانی که خواستیم برویم کربلا، سر راه می آیم کرمانشاه.

### کرمانشاه، آقا خامنه ای هستید؟

هنگامی که رهبر انقلاب، نماینده امام خمینی رضوان الله علیه در جبهه های جنگ بودند، دویار به منزل ما آمدند. در یکی از این دیدارها آقا چون با لباس نظامی و کلاه مخصوص بودند، پدرمان ابتدا ایشان را نشناختند. اما پس از چند لحظه پدرم ایوبی رسیده بودند شما آقای خامنه ای هستید؟ آقا هم پاسخ می دهند بله و برای دیدن شما آمده ام.

### یک رای دارم که آن را به شما می دهم

مرحوم پدر ما در سال ۱۳۶۰ وقتی متوجه شدند که قرار است آیت الله خامنه ای کاندیدای ریاست جمهوری شوند، به ایشان زنگ زدند و فرمودند که من شنیدم شما قصد دارید برای ریاست جمهوری کاندیدا شوید و خواستم تصریح کنم که شما وظیفه دارید در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنید و ما هم با تمام وجود حمایت می کنیم. . در روز انتخابات وقتی بعد از خطبه های نماز جمعه صندوق های رای را آماده کردند، ایشان گفت من شخصاً یک رای دارم و رای خودم را به حجت الاسلام والمسلمین سید علی خامنه ای خواهم داد و بعد همه مردم صلوات فرستادند.

پیش از اعلام نتایج همان انتخابات هم آقای اشرفی اصفهانی فرمودند که قطعاً آقای خامنه ای نفر اول خواهد شد و در این موضوع کم نکنید. شب که نتلویزیون اعلام کرد ایشان بیشترین رای را آورده اند، شهید محراب رو به ما فرمودند: ماشین را آماده کنید؛ من می خواهم به تهران بروم و از نزدیک تبریک بگویم. ما این پیامر د ۸۰ ساله را با ماشین به تهران بردیم. به دفتر حضرت آقا که رسیدیم، چون به ایشان گفته بودند که آقای اشرفی از کرمانشاه آمده اند و می خواهند حضوری به شما تبریک بگویند، آن سال از دفترشان بیرون آمده بودند و دم در ایستاده بودند. من و اخوی هم همراه پدر بودیم. خلاصه آقا آمدند و دست حاج آقا را گرفتند و از پای پله ها ایشان را به داخل دفتر بردند. ایشان به مرحوم پدر ما فرمودند: حاج آقا من راضی نبودم از کرمانشاه به این جا بیایید. شهید محراب در جواب آقا فرمودند: من می خواستم پیام و شما دست بیعت بدهم که اگر من رای به شما داده ام، کأنه به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رای داده ام.

پدر می گفتند: کسی که بعد از امام به درد اسلام می خورد، این سیدبزرگوار است. کسی که سینه اش را سپر می کند، همین سید بزرگوار است. من باید از کسی حمایت کنم که تا لحظه آخر به درد اسلام بخورد و در مقابل کفر جهانی سینه سپر کند و هیچ کس بهتر از آقای خامنه ای چنین شایستگی را ندارد. این بیان شهید محراب است.

## بوی بارون



**این که دل تنتگ توام اقرار می خواهی مگر؟**

**این که از من دل خوری انکار می خواهی مگر؟**

**دل کتند ینه فکر یاز پیوستن مباحث**

**وقت بریدن وعده ی دیدار می خواهی مگر؟**

**عقل اگر غیرت کند یک بار عاشق می شویم**

**اشتیاه ناگهان تکرار می خواهی مگر؟**

**من چرا رسوا شوم، یک شهر مشتاق تورا ند**

**یا زبان بی زبانی بارها گفتی: پرو!**

**من که دارم می روم! اصرار می خواهی مگر؟**

**روح سر کردن من هنر چا بخواند می رود**

**خانه ی دیوانگان دیوان می خواهی مگر؟**

■ **مطهری**



**سوزه بدهید، صفحه تحویل بگیرید!**

**علاوه بر ایمیل میرزا با این شماره با ما تماس بگیرید:** ۳۳۳۹۱۹۹۱

برای رویت «نتاهی کیفیت» به نسخه پی اف دی

خبرنامه کمیته ان و نسخه نسل سوم مرا بجهت کنید:

WWW.KAYHANNEWS.IR